**ایجاد انگیزه**

در یک خانواده‌ چند نفری که یک خانواده کوچک است، مسئول دینداری و مسئول تدین و بندگی در آن خانه، ولی خانوار و سرپرست خانواده است که باید زمینه دینداری را برای بچه‌ ها و خانواده آماده کند و موانع را برطرف سازد. هر چند که در یک خانه هم پدر هم مادر هر دو الگوی تربیت هستند و حتی نقش مادر در مسئله‌ تربیت پررنگ‌ تر و مهم ‌تر است امّا با این وجود مدیریت خانه و از جمله مدیریت تدین در خانه با مدیر خانه و سرپرست خانه یعنی پدر است. لذا در قرآن می ‌بینید که خداوند به پدر خطاب کرده است: «یا ایها الذین آمنوا قوا انفسکم و اهلیکم نارا» یعنی هم خودتان و هم خانواده ‌تان را از آتش جهنم نجات بدهید.

**متن و محتوا**

یک پدر نمی‌تواند گوشه‌ای برود و خودش مشغول ذکر و نماز و دعا شود و تنها گلیم خودش را از آب بیرون بکشد. همان طور که به فکر خورد و خوراک و پوشاک بچه‌ هایش است، همان طور که به فکر مدرسه و مسکن و شغل بچه ‌هایش است، همان طور که نگران بیماری بچه‌ خود است و او را درمان می‌کند، همان طور هم اگر یک مشکل معنوی در بچه‌ هایش می‌بیند مثلا اگر می ‌بیند یکی از بچه‌هایش خدای ناخواسته دروغ می‌گوید و دچار دروغ شده، حسود است، بخیل است، در حجابش سستی می‌ کند، این یک بیماری است که پدر باید نگران این بیماری هم باشد. اما بچه‌ای که در خانواده ‌ای است که پدر و مادر او به دین اهمیتی نمی ‌دهند؛ به خمس و نماز و روزه و زکات و ... اهمیتی نمی‌ دهند، به رعایت محرم و نامحرم اهمیت نمی‌دهند و خدای ناخواسته پای شبکه‌ های فاسد ماهواره ‌ای می‌نشینند یا بچه‌ ای که در خانواده ‌ای بچهبچهبچهبچه‌بدر خانواده‌ای است که نماز می ‌خوانند اما آثار نماز در آن خانه نیست؛ نماز می‌خواند اما در عین حال آثار نماز که خوش اخلاقی است، ترک معصیت است، صداقت است، وفای به عهد است را نمی‌ بیند بلکه آن بچه از پدر و مادر خود چیزی که می‌بیند، زورگویی است. آن چیزی که می ‌بیند، بد دهنی است. آن چیزی که می‌بیند، فحاشی است. چنین بچه ‌ای مشمول این حدیث تکان دهنده پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله است. پیغمبر در جمعی نشسته بودند و فرمودند: «ویل لاولاد آخر الزمان من آبائهم»؛ وای بر بچه ‌های آخر الزمان از دست پدر و مادرهایشان! اصحاب گفتند: یا رسول الله من آبائهم المشرکین؛ پدر و مادرهای مشرکشان را می‌ گویید؟ پیغمبر فرمودند: نه پدر و مادرهایی که اسم مسلمانی دارند اما یا سر و کاری با دین ندارند یا آثار دین در زندگیشان نیست. در چنین خانه‌ ای زمینه‌ دینداری برای آن بچه فراهم نیست.

عرض کردیم آن کسی که باید بستر و زمینه‌ را آماده کند پدر است که سرپرست خانواده و ولی خانوار است. در این آیه که در سوره تحریم است: «یا ایها الذین آمنوا قوا انفسکم و اهلیکم نارا» خداوند متعال می‌ فرماید: هم خودتان و هم اهلتان را از آتش جهنم نجات دهید. چطور وقتی از لبه‌ پرتگاه خطرناکی با بچه‌ هایتان عبور می‌ کنید، این بچه‌ را به خودتان می ‌چسبانید که مبادا پرت شود. بچه ‌هایتان را باید مواظب باشید که در جهنم پرت نشوند. این آیه وقتی نازل شد، جابر بن عبدالله انصاری خدمت پیامبر آمد و عرض کرد: در این آیه می‌گوید خودتان و خانواده ‌تان را از جهنم نجات دهید، خودمان را می‌فهمیم که آدم دستورات الهی و واجبات را انجام دهد و معصیت را ترک کند اما خانواده را چگونه از آتش جهنم نجات دهیم؟ پیغمبر اکرم فرمود: چهار کار انجام دهید. اگر محصول جلسه‌ امشب ما گرفتن همین کاری که پیغمبر فرمودند، باشد ما را بس است. مهم در این جلسات این است که دستورات پیغمبر وارد زندگیمان شود. به قول استادی که می‌گفت: از دور سلام دادن به پیغمبر، به امام رضا، به امام زمان، به اهل بیت خوب است ولی خیلی هنر نیست. هنر این است که ائمه وارد زندگی آدم شوند. بعد ایشان این خاطره را نقل می‌کرد. می‌گفت: من اوایل انقلاب در دانشگاه فردوسی مشهد درس می‌ خواندم. یک رفیق توده ‌ای داشتم و کمونیست بود. از درب دانشگاه می ‌آمدیم و با هم راجع به خدا بحث می‌ کردیم. من می‌گفتم خدا هست. او می‌گفت: خدا نیست. هر دلیلی که بلد بودم، آوردم ولی زیر بار نمی ‌رفت تا این که در پیاده رو همین طور که می ‌آمدیم به چهار راه شهدا رسیدیم که از دور گنبد و بارگاه امام رضا علیه السلام پیداست. معمولا همه یک سلامی می‌دهند؛ هم من و هم رفیق توده ‌ای وقتی به آن چهار راه رسیدیم، از دور سلامی دادیم: «السلام علیک یا علی بن موسی الرضا». بعد هم بحث را ادامه دادیم. من می‌گفتم: خدا هست. او می‌گفت: خدا نیست. این سلام دادنی که اصلا خدای امام رضا را قبول ندارد، چه ارزشی دارد؟ هنر آن است که پیغمبر و امام رضا وارد زندگی آدم شده باشند. دست چنین کسی را باید بوسید. پیغمبر فرمودند: اگر می‌خواهید خانواده خود را نجات دهید، چهار کار را انجام دهید؛ اول: «اعمل الخیر» یعنی خودتان عامل به خیر باشید. اهل خیر باشید. خانمی هست که چهار فرزند دارد و هر چهار فرزند او با تقوا، تحصیل کرده و با ادب هستند. این فرزندان به بار نشسته‌اند. از این خانم که مادر این چهار فرزند بود سوال کردند که شما چطور شد که اینقدر توفیق پیدا کردید و بچه‌ های خوبی را تربیت کردید؟ گفت: من هر چیزی را که برای بچه‌ هایم آرزو داشتم، خودم عمل کردم. اگر آرزو کردم بچه‌ هایم راست بگویند، خودم راست گفتم. اگر آرزو داشتم بچه‌ هایم پاک باشند و به سمت آلودگی ‌ها نروند، خودم عمل کردم. هرچیزی که آرزو داشتم بچه ‌هایم بشوند خودم عمل کردم. بر خلاف بعضی که هر چه آرزو دارند که خودشان بشوند، سر بچه‌ها یشان در می‌آورند. بعضی‌ها اینطور هستند که هر آرزویی برای خودشان داشتند و نشدند حالا به زور می‌خواهند، این بچه‌ عمل کند. تو خودت نکردی، آرزوهایت را می‌ خواهی سر او دربیاوری؟

در یک خانه که همه از زیر و بم کار یکدیگر خبر دارند، از ریز و درشت کار همدیگر خبر دارند، آنجا دیگر نمی ‌شود با سخنرانی و تنها حرف کار را پیش برد. آنجا همه خبر دارند تو چه هستی. البته خوش به حال آن کسی که در خانه‌ هم آنقدر پاک و باصفاست که همه قبولش دارند. ولی مقصود من این است که آنجا خیلی جای حرف نیست. کسی مانند علامه مجلسی که رضوان خدا بر او باد، هفتگی یک جلسه در خانه می‌ گذاشت. بچه ‌هایش را جمع می‌کرد و در جمع خانواده ‌اش، چند مسئله می‌گفت. مثلا فرض کنید، روایت می‌گفت بعد آخرش هم یک روضه می‌خواند. خیلی هم مؤثر بود. ولی این علامه مجلسی کسی بود که در طول هفته با صداقت، با وفای به عهد، با تقوا و پاکی خودش کاری می‌کرد که آخر هفته وقتی یک جلسه داشته باشد، آن جلسه اثر گذار باشد. آن موقع حرفش نافذ است چون خودش عامل بود.

دختر امام راحل عظیم الشأن که رضوان خدا بر ایشان باد، می‌گفتند که آقا به ما می ‌گفتند که غیبت نکنید! بسیار اثر می‌کرد چون می‌دانستیم در طول عمر خود این کار را نکرده اند. اگر حرفی می‌زنند، پایش ایستاده‌اند. فرض کنید بر اول وقت بودن نماز تأکید می‌ کنند، خودشان اگر در سنگین‌ ترین جلسه با مسئولین کشوری بودند، با صدای اذان بلند می‌شدند. با نماز اول وقت شوخی نداشتند.

خدا شهید رجایی را رحمت کند! حرف قشنگی می‌ زد. وقت اذان که شد یعنی خدا می‌گوید: بیا! من دارم دعوتت می‌کنم: «حی علی الصلاه». آدم نباید جواب پیک خدا را بدهد؟

نمی‌دانم اسم آیت الله کوهستانی را شنیده‌اید یا نه؟ از بزرگان و اولیا خدا در همین زمان های نزدیک بود. قبل از انقلاب ایشان مرحوم شد. ایشان که از اولیای الهی بودند در کوهستان که نزدیک بهشهر هست، زندگی می‌کردند. می‌گفتند: وقتی که موقع اذان فرا می ‌رسید و ایشان مشغول درس دادن بودند، می‌گفتند: آقایان! من دیگر نمی ‌توانم چیزی بگویم. قلبشان به تپش می‌افتاد. اینان کسانی بودند که با دین شوخی نمی‌کردند. با نماز اول وقت شوخی نمی‌ کردند. با حجاب و عفاف شوخی نمی‌ کردند. با محرم و نامحرم و رعایت این مسائل شوخی نمی‌ کردند. چنین کسانی وقتی که در خانه‌ خود عامل بودند، در خانه‌ یشان دینداری سهل و آسان بود.

خوشا به حال آن کسی که در خانه ‌اش خرج دینداری را پایین آورده است. کاری کرده که دیندار بودن خیلی سخت نیست و خیلی خرج ندارد. و بدا به حال آن کسی که بچه‌ هایش بخواهند در خانه ‌اش دینداری کنند که باید هفت خان را رد کنند. اگر بخواهند، یک نوار مداحی و قرآن گوش دهند، اولین کسی که متلک می‌ اندازد، پدر است. مثلا اگر دختری بخواهد محجبه باشد، اولین کسی که به او تکه می‌اندازد، مادرش است. بدا به حال آن کسانی که برای بچه‌ هایشان موانع می ‌گذارند و خوشا به حال آن کسانی که خرج دینداری را در خانه کم می ‌کنند. به طوری که بچه‌ وقتی دیندار باشد، مورد تشویق قرار می ‌گیرد و زمینه برایش آماده ‌تر می‌شود.

بنابراین پیغمبر اکرم فرمودند: اگر می‌خواهید بچه‌ ها و اهلتان از آتش جهنم دور بشوند، اولین کار این است که خودتان عمل به خیر کنید. دوم: به جابر بن عبدالله انصاری فرمودند: «و ذکروهم بالله» یعنی آنها را به یاد خدا بیندازید. ذکر خدا را به آنها منتقل کنید. نه این که پدر به دست بچه‌ ها تسبیح بدهد و بگوید ذکر بگویید. مقصود این نیست بلکه کاری کنید که در خانه روح دینداری زنده باشد. روح قرآن و دعا زنده باشد. آنقدر زنده باشد که اگر مثلا مجلسی، مهمانی، عقدی، عروسی، عزایی در خانه شما گرفته شد، کسی به خودش اجازه ندهد در این خانه معصیت کنید. آنقدر روح دینداری قوی است که نمی ‌شود مثلا محرم و نامحرم با هم نباشند و موسیقی حرامی به گوش نرسد. این خانه، خانه‌ ذکر است که روح دینداری در آن قوی می باشد. خانه‌ای باشد که وقتی سفره در آن پهن می ‌شود، می‌دانند رزقی که در این خانه می‌آید آنقدر حلال است که می‌شود تبرک بردارند و ببرند.

خانه باید خانه ‌‌ای باشد که برای اهل آسمان بدرخشد. در روایت داریم همان طور که شما وقتی آسمان را نگاه می‌کنید، ستاره‌ ها نورانی هستند، از آن طرف ملکوتی ‌ها هم وقتی به پایین نگاه می‌ کنند، روی زمین بعضی از خانه ‌ها می‌درخشند و آن خانه ‌هایی هستند که روح دینداری در آن زنده است، صدای مناجات می‌آید، صدای قرآن می ‌آید، صدای ذکر می‌ آید. این خانه‌ هاست که برای ملائک زنده است و بقیه خانه ‌ها مرده و تاریک اند. در این خانه ‌ها هست که سید بحرالعلوم تربیت می‌شود. در این خانه ها هست که شیخ انصاری تربیت می‌شود، شهید مطهری تربیت می‌شود، شهید باکری و زین الدین و همت و امثال اینها تربیت می شود.

مرحوم شهید مطهری را خدا رحمت کند. ایشان می‌گفت: اولین الگوی من از بچگی پدرم بود. وقتی می دیدم که پدرم شب زود می‌ خوابید و دو ساعت قبل از اذان صبح بلند می ‌شد ـ البته من نمی‌ خواهم برای کسی نسخه بنویسم، بلکه می‌خواهم نقل کنم ـ و با آرامش قرآن می ‌خواند. حداقل در شبانه روز یک جز قرآن را با اشک بعدش می ‌خواند. من بچه بودم و می ‌شنیدم که دعا می‌کند. اول از همه برای پدر و مادرش که از دنیا رفته بودند. بعدش هم اطرافیان دور و نزدیک همه را دعا می‌کند. پدرم نزدیک صد سالش بود، یک خواب آشفته نداشت. همیشه آرام و راحت می ‌خوابید. از معنویت لذت می‌ برد. اینها زنده دل هستند. آن وقت در این خانه است که شهید مطهری به دنیا می‌آید.

خانم ایشان می گفت: یکی دو شب قبل از شهادت شهید مطهری، آقا مطهری برای تهجد و نماز شب بلند شده بود. دیدند که گریه معمولی نمی کند. از او پرسیدم: آقا چیزی شده که اینطوری گریه می کنید؟ فرمود: الآن در خواب دیدم که با امام بودم. پیغمبر آمد و پیشانی امام را بوسید و بعد به طرف من آمد و لب های مرا بوسید که از خواب بیدار شدم. گرمای بوسه پیامبر را الآن حس می کنم. خانم حتما می خواهد اتفاق بزرگی رخ دهد که شهادت را به ایشان دادند.

در آن خانه ‌هایی که روح ذکر برقرار و زنده است، امثال اینها پا به عرصه می‌ گذارند.

چهارمین چیزی که پیغمبر فرمودند: «و امروهم و انهاهم عن النکر»؛ به بچه‌ها و خانواده، امر به معروف و نهی از منکر داشته باشید. در این دریای پر تلاطم فتنه های آخر زمان، نباید کنار بکشید و بگویید بچه خودش یاد می‌گیرد. تو دلسوزانه به او بگو و رهایش نکن. نگو این دخالت در کار بچه حساب می شود. بچه خود انسان که هیچ، در قرآن آمده: «المؤمنون بعضهم اولیاء بعض یأمرون بالمعروف و ینهون عن المنکر». مؤمنان ولو غریبه نسبت به هم ولایت دارند و یکدیگر را امر به معروف و نهی از منکر می کنند.

این تفکر غرب است که وقتی کسی می خواهد به دیگری تذکر مشفقانه و دلسوزانه بدهد، می گویند تو داری در کار من دخالت می کنی. این فرهنگ دینی نیست. فرهنگ دینی می گوید: اگر می بینی که کسی دارد به داخل چاه می افتد، باید به او بگویی و اگر نگویی مقصر هستی.

یکی از اساتید قم که معروف است، می فرمود: من برای کنفرانسی به آمریکا رفته بودم. دکتری ایرانی که مقیم فیلادلفیا و هفتاد سالش است و عضو هیأت علمی می باشد، در آنجا بود. این استاد حوزه از آن آقای دکتر نقل می کرد که: خدا لعنت کند کسی را که مرا به آمریکا فرستاد. گفتم: چرا؟ گفت: چند شب پیش دیر وقت به خانه رفتم و دیدم چراغ اتاق دخترم روشن است. گفتم شاید مریض است که تا این وقت شب بیدار است. وقتی به در اتاق او رفتم دیدم که مردی آمریکایی با وضعی نامناسب در آنجاست و عذرخواهی کردم و در را بستم. دخترم بیرون آمد و هرچه به دهانش آمد به من گفت که تو چه حقی داری که در را باز کنی؟ گفتم: گمان کردم که شما مریضی و درد داری و آمدم سری بزنم. گفت: اگر یک بار دیگر این کار را از تو ببینم به پلیس زنگ می زنم که پدرم مرا اذیت و در کارم فضولی می کند.

این برای آن فرهنگ است وگرنه در فرهنگ دینی ما، باید ببینی فرزندت چه کار می کند و با چه کسی رفت و آمد دارد و این وظیفه است. همانطور که نماز خواندن وظیفه است، این هم وظیفه است. البته امر به معروف و نهی از منکری که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرمایند با دعوا نیست که بدتر می شود.

تنها یکی کلمه است: برادر و خواهر من با بچه هایتان رفیق شوید. یک آقای جوانی که آدم خوبی است می گفت: من شبی نمی توانستم به خانه بروم. به واسطه ای گفتم که به پدر و مادرم بگو من امشب نمی توانم بیایم. آن بنده خدا هم یادش رفت بگوید. فردای آن روز من به خانه رفتم. همین که در خانه را باز کردم، پدرم به من گفت: فلانی این رسم رفاقت نبود. دیشب ما خیلی اذیت شدیم. این جوان می گوید: این رفتار پدرم چنان در من اثر گذاشت که دیگر تکرار نشد. خصوصا وقتی فهمیدم که واسطه خبر نداده و پدر و مادرم اذیت شده اند.

یا قصه ای دیگر که در رسانه هم مطرح کردم: بنده خدایی بود که می گفت من سیگاری شده بودم و بعضی شبها سیگار را زیر تشکم می گذاشتم که پدرم نفهمد. یک شب پدرم تشکش را کنار تشک من انداخت و همین که خمیازه کشید، پایش به تشک من خورد و سیگارها معلوم شد. با خود گفتم: الآن چه می کند؟

دیدم رفت مقابل قبله نشست و گفت: خدایا اگر این سیگار اول انحراف بچه من است، من طاقت ندارم و مرا از دنیا ببر. این جوان می گوید: خدا شاهد است که وقتی اشک و گریه دلسوزانه پدرم را دیدم، با اینکه برایم سخت بود ولی به کلی سیگار را کنار گذاشتم.

خب در نتیجه همانطور که ولی خانواده، سرپرست خانواده و مسئول دیانت و بندگی آن خانواده است، مسئولیت بندگی کل خانواده مؤمنین از اول تاریخ تا قیامت هم بر عهده ولی خانواده یعنی وجود مقدس پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می باشد.

در این خانواده بزرگ، انبیاء هم حضور دارند. یعنی تمام انبیاء و اولیای الهی جزء امت پیامبر هستند. روایتی است که مرحوم فیض کاشانی در تفسیر صافی از امام صادق علیه السلام نقل می کند: در عالم ارواح، پیامبر اکرم نبی بر انبیاء بوده‌اند. یعنی تمام انبیاء جزء امت او بودند و مربی تمام ائمه پیغمبر اکرم هستند.

در روایت دیگر دارد که مرحوم شیخ صدوق در علل الشرائع نقل می کند: کسی به خدمت امام رضا علیه السلام آمد و پرسید: آقا چرا به پیغمبر ابوالقاسم می گویند؟ امام رضا علیه السلام ابتدا جوابی در خور فهم این طرف دادند و فرمودند: چون پیغمبر فرزندی به نام قاسم داشت، از این جهت به پیغمبر می‌گویند ابوالقاسم. آن طرف زرنگ بود و به امام رضا عرض کرد: آقا اگر من را اهل می‌دانید مقداری بیشتر بگویید. امام رضا علیه السلام یک لایه عمیق‌تر را باز کردند و فرمودند: مگر علی بن ابی طالب قاسم و قسیم الجنة و النار نیست؟ تقسیم بهشت و جهنم با ولایت امیرالمؤمنین است گفت: بله. آقا فرمودند: پیغمبر ابوالقاسم است یعنی این قاسم در دامن پیغمبر تربیت شده است.

پدر و مربی تمام فرماندهان بزرگ جبهه‌ توحید، وجود مقدس پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله است. او محور و سرپرست کل خانواده‌ مؤمنین تا قیامت و مسئول دین داری همه است.

برای روشن تر شدن موضوع، آیه ای از قرآن بیان می دارم. در قرآن خداوند مثالی می زند: «ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا كَلِمَةً طَيِّبَةً كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ أصْلُهَا ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ تُؤْتِي أُكُلَهَا كُلَّ حِينٍ بِإِذْنِ رَبِّهَا». خدا کلمه‌ توحید را به درختی که ریشه‌هایش محکم در زمین قرار گرفته و شاخه هایش به آسمان رفته تشبیه می کند. درختی که دائما سبز است و بر و بار می‌دهد. در روایات متعدد داریم که این درخت توحید که در قرآن اسم برده شده، ریشه پیغمبر اکرم است. ریشه‌ درخت توحید پیغمبر و تنه‌ آن، وجود مقدس امیرالمؤمنین است. در بعضی روایات حضرت زهرا سلام الله علیها هستند که البته با هم منافاتی ندارند؛ چرا که آن دو بزرگوار کفء هم بودند. شاخه ها حسنین و اهل بیت هستند. بعد فرمود: برگ ها مؤمنین می باشند. امام صادق علیه السلام قسم خوردند که هر مؤمنی تا قیامت به دنیا می آید، یک برگ به این درخت اضافه می شود.

من از شما می پرسم که تغذیه برگ روی درخت با کیست؟ بله، با ریشه است. حضرت قسم خوردند که هر مؤمنی که به دنیا می‌آید، یک برگ روی این درخت توحید که ریشه‌ای پیغمبر است، اضافه می‌شود و تغذیه‌ آن برگ‌ها با پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله است. اگر الآن شما کار خوبی انجام می دهید، از ریشه آب می خورد و اگر بتوانید معصیتی را ترک کنید، از ریشه آب می خورد و اگر به مصیبتی در دنیا گرفتار شوید به آن ریشه فشار می آید. مثل درختی که باد و طوفان بر ریشه اش فشار می آورد. پس اگر بر مؤمنین مصیبتی وارد آید، پدر امت اول از همه می بیند. لذا اینکه در روایت آمده که بلاهای اولیاء خدا، اول بلای پیغمبر بوده است روشن می شود.

مرحوم مجلسی روایتی را در جلد 28 بحارالانوار نقل می کند که به پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله گفتند: ای رسول ما حاضری رسالت ما را به دوش بکشی، اما در مقابل بلا ببینی، خاک بر سرت بریزند، زباله بریزند، تو را سنگ بزنند، دندانت را بشکنند و گرسنگی و بی احترامی ببینی؟ عرض کرد: آری. باز گفتند: بر سر برادرت علی آن مصیبت ها را می آورند، آیا حاضری؟ ـ که در واقع بلای امیرالمؤمنین را از پیغمبر می گیرند ـ عرض کرد: آری حاضرم.

بله در واقع بلاهای مومنین، مال ایشان است. لذا فرمودند: هیچ پیغمبری به اندازه من اذیت نشد: «ما اوذی نبی مثل ما اذیت». سختی کار پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله تنها این نبود که قرآن را از عالم بالا دریافت کنند. قرآنی که دست همه انبیا از آن کوتاه بود و اگر ایشان نمی گرفت تا ابد بشر از آن محروم می‌ماند. گاهی اوقات نزول بعضی از آیات قرآن چنان سنگین بود که پیغمبر اکرم از شدت فشار، غش می‌کردند: «إنا سنلقی علیک قولا ثقیلا»

اما سختی کار پیغمبر فقط این نبود. یعنی تنها رساندن این امر ثقیل به دل و جان مردم نبود که آن هم خیلی کار سختی است. پیامبر فرمودند: من به اندازه عقلم با هیچکس حرف نزدم. یعنی آن چیزهایی که می فهمم را نمی توانم همانطور که می فهمم بگویم، بلکه باید آن را ساده کنم. این هم خودش سخت است. اما سختی کار پیامبر این هم نبود که آن معارف سنگین را بگیرد و ساده کند. تازه باید دسته تک تک مؤمنین را بگیرد و جلو ببرد و اینطور نیست که بفرمایند راه آنجاست. بلکه شفاعت می‌کنند و برای مؤمنینی که زمین خورده اند جبران می‌نماید.

بزرگی می گفت: وجود مقدس امام زمان در جایی فرموده بودند: ما اهل بیت باید از شما شفاعت کنیم و شما را با خود ببریم، با معصیت دستتان را نکشید؛ چون اگر این کار را بکنید آن وقت باید بلایی به شما بدهیم. چه بسا کسی ۲۰ سال زمین گیر می شود و در این مدت کسی که بیشتر از همه آزرده می‌شود، آنها هستند.

حال با همه سختی ها به پیغمبر گفتند که اگر می‌خواهی مقام شفاعت داشته باشی و از تمام مومنین در طول تاریخ دستگیری کنی باید نماز شب بخوانی و نماز شب بر تو واجب می باشد: «فتهجد به نافلة لک عسی ان یبعثک مقاما محمودا»

امیرالمومنین علیه السلام می فرماید: پیغمبر ده سال شبها روی پاهایشان ایستادند و آنقدر بی خوابی کشیده بودند که آهسته آهسته پاهایشان ورم کرد، چشم هایشان از کثرت بی‌خوابی گود افتاد و چهره شان زرد شد. آیه قرآن نازل شد که «طه ما انزلنا علیک القرآن لتشقی» پیغمبر طاهای ما قرآن را نازل نکردیم که خود را به سختی بیندازی. خداوند در این آیات به پیغمبر تسلی می دهد که خودت را به مشقت نیانداز. خدا می داند که ایشان برای هدایت و دستگیری چقدر سختی کشیدند. گاهی گریه می کردند. از ایشان پرسیدند: برای چه گریه می کنید؟ فرمودند: «رحمة للاشقیاء». دلم برای اشقیا می‌سوزد که می‌خواهند به جهنم بروند.

جنگ احد سخت ترین جنگ های پیامبر بود و عمویشان حمزه در آن جنگ شهید شد، خودشان و امیرالمؤمنین زخم های متعدد برداشتند و پنجاه، شصت نفر از مسلمانان کشته شدند. کسی به پیغمبر گفت: ای رسول خدا! نفرین کنید تا یکی از این مشرکان بر روی زمین نماند. حضرت فرمودند: من برای نفرین کردن نیامده ام، من برای رحمت آمده ام. بعد دست به دعا برداشتند و عرضه داشتند: خدایا قوم مرا هدایت کن که اینها نمی‌دانند.

در دعای ابوحمزه جمله زیبایی است که امام سجاد به ما آموخته اند و می توانیم آن را در قنوت ها بخوانیم: «اللهم ان ادخلت النار و فی ذلک سرور عدوک و ان ادخلت جنة و فی ذلک سرور نبیک و ان والله اعلم ان سرور نبیک حب من علیک من سرور عدوک». خدایا اگر من را به جهنم ببری، دشمنت خوشحال می‌شود و اگر من را به بهشت ببری دوستت پیغمبر اکرم خوشحال می‌شود و من والله می‌دانم سرور دوستت را بیشتر دوست داری، از خوشحالی دشمنت. پیغمبری که درخت توحید را کاشت و رنج کشید.

روزی بود که تنها سه نفر خدا را عبادت می کردند. عباس عموی پیامبر می گوید: ما در مسجد الحرام نشسته بودیم. دیدیم سه نفر وارد شدند: پیامبر، پشت سرش خانمی (حضرت خدیجه) وارد شد و کنار او یک نوجوان نه ساله‌. پیامبر جلو ایستاد و آن دو نفر پشت سرش نماز خواندند. آن زمانی که در عالم احدی برای خدا سر به سجده نمی‌گذاشت، این سه نفر بودند که دین داری می‌کردند.

خب این پیغمبر بزرگوار این درخت را کاشت و بر و بار داد. به طوری که همان سه نفر الآن به نزدیک دو میلیارد نفر در سراسر جهان تبدلی شده اند که ندای «اشهد ان محمدا رسول الله» سرمی دهند و هر روز داریم گسترش آن را می بینیم.

من تحقیقی از یک محقق اروپایی دیدم که ایشان مستندا تحقیق کرده بود که اگر اسلام به همین شکلی که گسترش پیدا کرده پیش برود، تا سال 2050 یعنی حدود چهل و نه سال دیگر غلبه جمعیتی در غرب با مسلمین خواهد بود و این را ما داریم به روشنی می بینیم.

شما می دانید که قبل از اینکه امام زمان علیه السلام تشریف بیاورند، باید عقلانیتی در جهان به وجود آید تا زیر بار هر ظلمی نروند. باید یک بیداری به وجود آید که ظالم را برنتابد و طالب عدالت باشد. بحمدالله این را داریم در کشورهای اسلامی و غیر اسلامی می بینیم.

گریز و روضه :

یا ابالحسن، جانِ ما به فدایت. تو آن آقایی هستی که قبل از شهادت برای خودت مرثیه خواندی و زن و بچه برایت گریه کردند. در مدینه خانواده‌‌ات را دور خود جمع کردی و فرمودی: امر بالنیاحة؛ همین جا برای من نوحه کنید و اشک بریزید. آن موقع امام جواد چهار سال داشت، زن و بچه و خواهران و برادران و خاندان امام رضا دورش جمع شدند و اشک ریختند، عرض کردند: آقا جان، پشت سر مسافر گریه خوب نیست. فرمود: آن مسافری که امید برگشت داشته باشد، اما علی بن موسی الرضا از این سفر برنمی‌گردد. (سوگنامه آل محمد، ص 125)

نوشته‌اند: مدتی که در ایران بود، وقتی این اواخر نماز جمعه می‌رفت، دعایش این بود: خدایا، اگر مشکل کار من در مرگ من است مرگ مرا برسان. (همان، ص 122- 121) غربت بس است، تنهایی بس است.

آقایی که برادران و خواهران متعدد داشت اما هیچ کدام در کنارش نبودند، تنها و غریب بود. آقایی که غریبانه مسموم شد و غریبانه به شهادت رسید.

اباصلت می‌گوید: من کنار آقا بودم فرش‌ها را کنار زد، روی خاک می‌غلتید و مثل مار گزیده به خود می‌پیچید چه کرد این زهر؟! یَتَمَلْمَلُ تَمَلْمُلَ السَّلیم؛ مثل مار گزیده، شکم روی خاک گذاشته بود، گریه می‌کرد. ناله می‌کرد و فرزندش جوالائمه را صدا می‌زد.

آن شخص می‌گوید: من خدمت جوادالائمه بودم، اطراف مدینه بودیم که یک وقت دیدم مرکب ایستاد رنگ آقا تغییر کرد. آقا جان، ابا جعفر، بنفسی انت؛ چه شده؟ فرمود: پدرم در حال جان دادن است. خودش را بالای سر پدر رساند. سر پدر را به دامن گرفت و با پدر سخن گفت. قربانت بروم جوادالائمه، زود بود یتیم شوی، سه سال است بابا را ندیده‌ای حالا هم در حال احتضار می‌بینی. ودایع امامت را در حال جان دادن واگذار کرد. (همان، ص 124- 123).

آقا جان، علی بن موسی الرضا، سر شما در دامن جوادالائمه بود که جان دادی. مادرت زهرای مرضیه نیز کنار امیرالمؤمنین وصیت نمود. کنار امیرالمؤمنین مطالبش را بیان فرمود. آقا جان، تو غریب بودی، در اتاق تنها بودی. مادرت زهرای مرضیه هم آن لحظه‌ای که جان داد [اسماء می‌گوید:] هیچ کس داخل اتاق نبود، تنهای تنها بود. امیرالمؤمنین مسجد بود، بچه‌ها کنار قبر پیغمبر بودند و دخترها خانه‌ی هاشمیه. وقتی آمدند، دیدند بی مادر شده‌اند. خودشان را روی بدن مادر انداختند. اباعبدالله صورت را روی پای مادر گذاشت؛ یا اُمّاه، اَنا اِبنُکِ الحُسَیْنُ؛ مادر جان من حسینم (بحارالانوار، ج 43، ص 186؛ کشف الغمه، ج 1، ص 500؛ سوگنامه آل محمد، ص 32). مادر، چه قدر رنج کشیدی که حاضر شدی بچه‌هایت در کودکی یتیم شوند؟! چه قدر رنج کشیدی که برای مرگ خود دعا کردی؟! (بحارالانوار، ج 43، ص 117).

دیشب دعا کردی خدا جانت بگیرد امشب دعا کن دخترت زینب بمیرد

خدایا تو را قسم می دهیم که حالا که این پیغمبر دست ما را گفته است، خودمان را از او و دستوراتش جدا نکنیم و در فتنه‌های آخر الزمان موجی نیاید و ما را از کشتی اهل بیت بیرون اندازد. حافظ چه زیبا سروده است:

گر از حواس که معشوق نگسلند پیوند نگه دار سر رشته تا نگه دارد

خدایا! تو را قسم می‌دهیم به حق پیغمبر رحمت که دست ما را در دنیا و آخرت از دامان پر مهرش کوتاه نفرما

خدایا! تو را قسمت می‌دهیم که ما که با محبت و ولایت پیغمبر و اولاد او بزرگ شده‌ایم، لحظه‌ای بعد از مرگ از ایشان جدا نباشیم

به محمد و آل محمد در فتنه‌ها و لغزش‌های آخر الزمان همه‌ ما و خصوصا جوانان ما را مصون بدار!

اللهم صل علی محمد و آل محمد و عجل فرجهم